

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

دیشب یک بحثی را مطرح کردیم راجع به شواهد حجیت خبر از زمان رسول الله صلوات الله و سلامه علیه، و یک اشاره ای به جنبه های حکایت و فقاقت و این ها خب آن باید توضیح داده بشود که انشاء الله آن بحثی را که مطرح کردیم واقعاً روشن تر بشود لیکن با قطع از آن جهت چون بعد می خواهم وارد آن بحث بشوم تقریباً بحث دیشب باز دو مرتبه موجزاً تکرار خواهد شد وارد بحث دیگری که این جا هست که خیلی تأثیر گذار بوده در دنیای اسلام رو حدیث و طبیعتاً رو جهات مختلف حدیث و حتی متن حدیث یک حالتی است که ما اصولاً بعد از پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه البته این اصلش در زمان خود پیغمبر هم هست، چون به این معنی پیامبر گرامی در مکه که بودند با ادیانی که رو به رو بودند یک مختصری مسیحیت بود همین برقه ابن نوفل دایی حضرت خدیجه و کسانی باش بودند این ها مسیحی بودند دیگر مسیحیت در مکه جای نداشت و یهودیت هم که اصلاً شاهی نداریم که یک یهودی هم در مکه بوده، شاید بزرگان قریش رابطه ای با یهود داشتند اما یهودی تو مکه باشد این نسی هم احتمالاً از یهودی ها گرفته باشند اما یهودی در مکه سراغ نداریم لا اقل ماها سراغ نداریم اگر هم بوده سراغ نداریم راجع به ابوبکر نوشتند که این دخترش عایشه بنا بوده به یک یهودی بدهد، بعد استلها منه، این طوری دارد حالا نمی دانیم یهودی در مکه بوده یا مدینه بوده؟ علی تقدیر صحت آن نقل این را داریم استلها هم دارد یعنی کشیدش بیرون از دست آن کشیدش بیرون به هر حال همه متونش ندارد بعضی از متون تاریخی دارد که ان ابابکر استلها از همان یهودی به هر حال ما فعلاً در مکه سراغ یهود نداریم آنی که در مکه در درجه اول وجود دارد و پیغمبر با آن ها زیاد رو به رو است مشرکین است، مشرکین به عنوان این که حج انجام می دادند به حسب ظاهر نماز می خواندند روزه را هم سابقه ندارد در مکه ندارد زکات چرا زکات در مکه به اصطلاح سابقه دارد غیر از آن مالیاتی بوده که می گرفتند حالا شرح این مطالب باید جای دیگر بشود من فعلاً نمی خواهم.

اما وقتی که پیغمبر به مدینه تشریف آوردند دقیقاً محیط مدینه خلاف آن محیط بود اولاً یهود کاملاً مسلط بود البته سه طایفه ما از یهود بیشتر در مدینه نداریم که در سه محله بوده چون چندبار عرض کردم ظاهراً ترکیب شهر مدینه هم به محلات بوده مثل این شهر قم ما، که آن ها هم بهم متصل باشد نبوده یک محله بنی قریظه بوده یک محله بنی ساعده بوده یک محله مثلاً بنی سلمه بوده این ها محله محله بوده عالیّه بوده سافله بوده این ها محله محله بودند،

س: حی

ج: نه حی آن وقت نبوده، محله بوده و محله محلات یهودی در حقیقت در مدینه منوره سه تا بود این که الآن هم هست الآن هم من گاهی مدینه بودم بهش می گویند می گویند بنی قریظه محله بنی قریظه این آخر بقیع که تمام می شود بقیع دیوار بقیع خیابانی هست چهار راهه، آن ور مستقیم شما تشریف ببرید محله، الآن هم می گویند بنی قریظه همین الآن هم اسمش بنی قریظه یعنی می گویند اما اسمش را رسماً دولت می نویسد بنی قریظه نمی دانم اما ما یک وقتی آن جا عمره رفته بودیم این طرفش می گفتند بنی قریظه این جا بنی قریظه و بعد از او حالا من دقیقاً تو ذهنم نیست بنی نظیر و بعدش هم بنی قینقاع که می رسید به قباء همین عوالی

به اصطلاح یعنی از آنجا می‌رسید تا مسجد قباء سه تا محله یهودی در این مدینه وجود داشت حالا غیر از این که مثلاً مسأله زراعت داشتند مسأله تجارت پول داشتند مسائل مالی و این‌ها بلا اشکال یهود داری فکر بود دارای فرهنگ بود کتاب بود حساب و کتاب بود و اصولاً در دید عرب‌ها چون اهل مدینه هم مشرک بودند لیکن مشرکین‌شان خیلی عنوان علمی نداشتند عنوان علمی عنوان مثلاً فرهنگی هرچه از این عناوین بود مال یهود بود به این‌ها هم اهل کتاب می‌گفتند یا اهل الذکر، اصلاً سنی‌ها در ذیل آیه فاسئلوا الذکر یعنی یهود از سؤال بکنید، فاسئلوا اهل الذکر این‌ها اهل کتاب گفته می‌شدند و مدعی بودند که این‌ها مثلاً حقایق الهی را می‌دانند و مخصوصاً عده‌ای شان هم یک نوع علوم غیبی را هم مدعی بودند، که ما اصطلاحاً به آن‌ها طلسمات می‌گوییم این‌ها یک مقدار طلسمات و این‌ها، یک مجموعه‌ای هم از ادعیه و به اصطلاح و ادویه داشتند طب هم به این‌ها نسبت می‌دادند یک مجموعه در به داغونی از طلسمات و از ادعیه و از ادویه و از فرهنگ مثلاً آسمانی و از کتاب‌های الهی مضافاً به یک چیزهای که به اصطلاح خودشان سری انبیاء بود و کسی مطلع نبود و الی آخره یک فرهنگ این طوری در مدینه حاکم بود که این‌ها به عنوان بتر قوم برتر واقعاً خود ظاهر آیه مبارکه این است و انی فضلکم علی العالمین و آئی، یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم و انی فضلکم علی العالمین،

س: حضورشان هم بر اساس اعتقاد به پیامبر که آن‌جا ظهور خواهد کرد و این‌ها می‌گویند

ج: گفته شده بعضی از شواهد خود یهودی هم این مؤید این مطلب هست لیکن آنچه که آدم ظاهر مثلاً جغرافیا را جلوش می‌گذارد این بیت المقدس را یا اصطلاح معروف اورشلیم خود به تعبیر یهودی اورشلیم اور یعنی زمین سر زمین، شلیم هم سلیم یعنی سالم یعنی زمین سلامت این خودش ما این بحث را مطرح کردیم لفظ سلامت هم در تورات محل تأکید است نسبتاً یک کسی گفت من حساب کردم بهش گفته بودم صد و بیست است، مراد

۷:۷

لفظ سلامت و سلیم و در فرهنگ اسلامی از اسم خدا که سلام هست السلام المؤمن المهیمن از آن‌جا شروع بکنید همین جور تا تحت بین مسلمین سلام علیکم تا خروج از نماز السلام علیکم، تا ادخلها بسلام، تا بهشت و یکی از درجات بسیار مهم بهشت هم سلام قولاً من ربّ رحیم اصلاً وارد بهشت می‌شوند لفظ سلام ظاهرش این است که قولاً اصلاً می‌شنوند اصلاً سلام را این دیگر عالی‌ترین درجه در بهشت است که انسان صدای قول کلام ربّ رحیم را می‌شنود به صورت یعنی از اول قصه این سلام وجود دارد مثلاً شب قدر که این قدر فضیلت دارد سلام هی، یکی از اوصاف شب قدر خدا به پیغمبر، و ما ادراک ما لیلۃ القدر وقتی به پیغمبر بفرماید خیلی عظمت، لیلۃ مبارکه هست تنزل الملائکۃ و الروح است الی آخره، این لفظ سلام خیلی آن وقت این‌جا زمین سلامت است یعنی این زمین زمینی است که انسان بیماری این‌ها پیدا نمی‌کند حالا شرحی راجع به سلام و سلامت هست که حالا جایش این‌جا نیست نمی‌خواهم من اجمالاً می‌خواهم عرض کنم آنچه که ما می‌بینیم چون این‌ها یکبار حدود زمان بخت‌النصر این‌ها بیرون کرد از اورشلیم یا بیت‌المقدس یهودی‌ها را بار دیگر هم حدود سال به اصطلاح صد، صد و سی و دوی میلادی البته قبلش سال هفتاد هم بیرون کردند اما آن بیرون کردن نهایی صد و سی و دو میلادی است اصلاً کل یهود را اورشلیم بیرون کردند از بیت‌المقدس امپراتور

نمی دانم، تئودوروس آمده همچو اسمی دارد حالا اسمش تو ذهنم نیست همچون احتمالاً عرض می کنم لذا این ها از سال صد و سی و دوی میلادی از بیت المقدس خارج بودند و هی فکر رجوع به طن داشتند این دائماً تا هفتاد سال قبل ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تشکیل شد اصطلاحاً برگشتند به وطن یعنی نزدیک هزار و هشتصد سال این ها آواره بودند اصطلاحاً توی فارسی هم می گویند یهودی سرگردان یهودی آواره، این ها و لذا در زمان پیغمبر در حقیقت پانصد سال بلی آقا؟

س: یتھون فی الارض

ج: آن تیه مال زمان حضرت موسی است، نه آن مال حضرت موسی است این بعدش است این بعد از این که این ها را بیرون کردند آواره شدند آن وقت این ها به چند جهت رفتند عده ای شان به طرف اروپا رفتند همین که در اروپا یهودی ها هست آلمان و دیگران و همین صحبت های که بود و این همه نقل می کنند ما مظلوم شدیم ما را کشتند سوزاندند این مال آن یهودی ها است که اروپا رفتند آن هم سرشر بیشتر این بود که این ها به عیسی مسیح اهانت می کردند دجال می گفتند گاهی اوقات هم خود پاپ دستور داد که این ها را حمله کنند یهودی ها را کتاب هایشان را بسوزانند زن و بچه شان را اسیر کنند غرض این تو دنیای اسلام نبود این ها نسبت بی خود می دهند مال آن طرف مال ما نیست و کار هم شرارت خودشان بود، همین که در قرآن دارد فيما نقضهم میثاقهم و قتلهم الانبیاء خب این به خاطر، انی فضلکم علی العالمین، لیکن به خاطر این کارها این ها ملعون اینما ثقفوا اخذوا قتلوا تقتیلأ غرض این کسی که آن طور بود به این صورت درآمد حالا دقت کنید افکار یهودی بالاخره در مدینه به عنوان فکر اصیل الهی و موسی علیه السلام شاید من چندبار عرض کردم یهود یک اصطلاحی دارند وقتی می گویند پادشاه یهود مرادشان سلیمان است وقتی می گویند پیغمبر یهود مرادشان موسی است، یک به اصطلاح یهود پادشاه دارند یک پیغمبر اصلاً وقتی می گویند پیغمبر یهود یعنی حضرت موسی پادشاه یهود هم حضرت سلیمان این اصطلاحی است بین خودشان علی ای حال این ها را که بیرون کردند از سال صد و سی و دو یک عده ای شان هم اگر نگاه کنید به نقشه پایین آمدند جنوب طرف جنوب که آمدند طرف اردن بعد طرف همین جای که ما الآن عربستان سعودی می گوئیم عربستان یعنی در حاشیه دریا همراه دریا سرخ با فاصله آمدند پایین آن وقت عده ای شان همین طور که پایین آمدند تا مدینه رسیدند بین مدینه و این منطقه اردن یک صحرای است من با ماشین که رفتیم شام از این جا رد شدیم صحرای وسیعی است اصطلاحاً بهش می گویند وادی القری در آن زمان چون یک وادی بزرگی است که ده ده است حدود هزارتا ده نمی دانم هشتصدتا توش هست یهود یک مقداری در این وادی القری ساکن شدند،

س: خیر آن جا می شود

ج: نه خیر نه خیر بعد از مدینه است این ها آمدند تا مدینه سه طائفه هم در مدینه ماندند باز عده ای رفتند پایین تر به خیر خیر فکر می کنم الآن دویست و پنجا کیلومتر تا مدینه است یا دویست و بیست کیلومتر بعدش به سی، چهل کیلومتر فاصله به فدک، خود من احتمال می دهم این ها فکر می کردند بیایند تا مکه، فرزندان هاجر چون شنیده بودند که فرزندان هاجر اسماعیل در مکه قدرت پیدا کردند قریش و این ها فکر می کنم می خواستند تا آن جا برسند فکر خودم است البته ندیدم کسی هم نوشته باشد به هر حال حالا درست یا نادرست تا این جا آخرین حدشان فدک است روشن شد تا مدینه رسیدند بعد خیر بعد هم فدک این آخرین حد این هاست این وضعی بود که یهودی داشت از آن ور هم به لحاظ فرهنگی عده ای از مسلمان ها با این ها رابطه پیدا کردند و حتی ظاهراً مثلاً فرهنگ شان را یاد گرفتند اصطلاحات شان یاد گرفتند مثل عمر عمر از نادر چهره های است که حتی ظاهراً تورات

.....
را با عبری می‌خوانده این دارند اهل سنت اسانید متعدد دارد که یک روزی پیش پیغمبر مشغول خواندن تورات بودم سرم پایین بود یکدفعه سرم را بالا کردم صورت پیغمبر سرخ شدند ناراحت شدند عصبانی گفتم اعدو بالله من غضب رسول الله این عنوانش این است من غضب رسول الله بعد حضرت فرمودند لو کان موسی حياً لما وسعه الا ان يتبعنی، تو برای من تورات می‌خوانی این لما وسعه این مال این جریان است آن وقت چرا؟ حالا یک چرایی این جا قصه خوب دقت کنید،

س: آن‌ها مثل قرآن با صوت می‌خوانند چیز را

ج: یک صدای خاصی دارند زردشتی‌ها صدای خاص زمزمه زمزمه العجم که می‌گویند مال، در سر غذا یک جور خاصی دعا می‌خواندند که این زمزمه است که،

س: این همین صوتهای که الآن هست قراء ما می‌خوانند شبیه به همین قراءشان می‌خوانند گاهی کلیب‌هایشان آمدند

ج: بلی غرضم این است که خوب دقت کنید مشکل کار من به نظر من این قسمت هنوز روشن نیست و انصافاً هم خیلی مشکل است نمی‌دانیم این یهود مدینه این فرهنگی که داشتی چرا یک نظر خوبی را حالا عده‌ای‌شان شفاهی حضرت موسی نداشتند چون بنا شد که حضرت موسی تا قبل از این تاریخ یعنی این تاریخی که من عرض می‌کنم فرض کنید ششصد تا چهل و پنجا بعد از مبعث پیغمبر و هجرت پیغمبر در حدود چهار صد سال قبل از این بلکه یک کم بیشتر دویست و هفده میلادی در سال دویست و هفده میلادی یک کشیشی است این‌ها به اصطلاح آن بالا مقام بالایشان کشیش اشتباه کردم مال مسیحی‌هاست به نام ربی ربی فلان اسمش را نوشتند من هم حفظ کرده بودم حالا یادم رفته این کتابی را شروع کرده بودند بعد از حضرت موسی شروع کردند به نوشتن به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی اسمش هم مشنا بود به عربی عرب‌ها تلفظ مشنا می‌کردند ایرانی‌ها تلفظ می‌کردند میشنا الآن ایرانی‌ها میشنا می‌گویند چاپ هم شده کتاب موجود است الآن و شروح میشنا لفظ عبری است بعد ببینید ما دو نکته داریم یک تعریبش تعریبش مسنا است این تعریبش است چون شین تبدیل به سین می‌شود مثل نیسابور و بعد ترجمه عربی‌اش المثنی مثنای التورات، المثنای تورات بود دومش بود اول آن بود یا مکرر تورات میشنا خودش همان ریشه المثنای عربی است المثنای عربی در حقیقت از لفظ میشنا گرفته شده بعد هم که شرح برایش نوشتند شرح هم خیلی مفصل چون در آن وقت ما دیگر یهود بابلی هم داشتیم هم یهود بابلی چون یهود بابلی از زمان بخت‌النصر شروع شد بعد که این‌ها بیرون کرد عده‌ای‌شان بابل آمدند که همین حله عراق باشد اینها یک مکتب فکری برای خودشان تشکیل دادند در مقابل یهودی‌های که در فلسطین بودند شدند دوتا فلسطینی بابلی مثل بلانسبت قم و نجف چیزی شبیه این بابلی و فلسطینی در خود قرآن هم من چند دفعه خواندم این آیه اشاره به این دوتا است دیگر، و اتبعوا ما تتلوا الشیطان علی ملک سلیمان، این فلسطینی است، یک مشت طلسمات و جادوگری و این جور چیزها داشتند این را نسبت به حضرت سلیمان این فلسطینی است بعدش و ما انزل علی الملکین ببابل این یهودی بابلی است یعنی دو جور فرهنگ مدینه متأثر به این دوتا بود فلسطینی و بابلی تلمود الآن دو جور است تلمود فلسطینی و تلمود بابلی،

س: یعنی هاروت و ماروت بعد از قصه بخت‌النصر است

ج: نه خیلی بعدش است

س: شما فرمودید که این‌های که آمدند

ج: نه آمدند بعد ماندند مدرسه تشکیل دادند و یک نکته هست البته الآن من نمی‌خواهم مطرح بکنم یک احتمالی داده شده حالا خود من هم به یک جوری فقط اشاره می‌کنم شاید خط غلو ما که یک مقداری در کتابات‌شان و آثار علمی‌شان هم شبهه شده احتمال دارد به بعض یهودی‌های که مثلاً نزدیک کوفه بودند ارتباط داشتند بعض مطالب را از آنها گرفته باشند که شاید تحت تأثیر یک نوع مثلاً یهودی بابلی مثلاً یک شاید حالا این نمی‌خواستم کاشکی هم نمی‌گفتم این جا گفته بشود به هر حال این باید بررسی بشود، چون این دعای سمات خیلی تعبیر یهودی دارد این دعای سمات را نائب دوم از محمد ابن سنان از مفضل ابن عمر عن الصادق خب مفضل

۲۱: ۱۷

متهم به خط غلو اند دیگر یک احتمالی هست حالا این یک شرحی دارد که الآن نمی‌توانم نمی‌خواهم بگویم بلکه نخواهم گفت نه این که نمی‌گویم، به هر حال یک نکاتی در این جا وجود دارد یک مقداری یعنی ما در میان علمای مثال مثلاً ابن غضائری که شدید است و نجاشی هم که تقریباً تند است حالا به شدت ایشان نیست رو خط غلو به لحاظ علمی نظر دارند که این غلو سیاسی است نه غلو این‌ها به لحاظ علمی نظر دارند که این‌ها غلو سیاسی است نه غلو، این‌ها دین داشتند مسلمان بودند نماز می‌خواندند این حرف‌ها لیکن چون یک نوع غلو سیاسی داشتند حالا یک بحثی دارد نحو غلوشان جای بحث ما، این‌ها ممکن است که یک مقدار از میراث‌های علمی‌شان از این جهت خدشه داشته باشد این میراث علمی‌شان از این جهت، از این جهتی که، جهات مختلف دارد حالا انشاءالله اگر من توفیقی بود بعد عرض می‌کنم یک جهتش هم شاید این باشد که شاید مثلاً گرفتند به این که مثلاً من باب مثال اگر مطلبی را این‌ها گفتند و درست بود ضوابط بود شما می‌توانید نقل بکنید به ما هم نسبت بدهید مثلاً این طوری یک چیز شبیه این، حالا عرض کردم چون این را من اصلاً مکشوف صحبت نمی‌کنم باز صحبت نمی‌کنم این باید در جای خودش بررسی بشود علی‌ای حال این حالت بابلی و فلسطینی در خود قرآن هم، من تأملی که کردم در آیات مبارکه سوره مبارکه بقره از آیه چهل است تقریباً یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم، همین جور می‌آید من به ذهن من حدود هفتاد آیه هشتاد آیه این‌ها یکجا در باره شأن یهود مدینه است، و یک مقدار افکار یهود مدینه را نشان می‌دهد حالا شاید بعدها درست به ما نرسیده، من هنوز برای من روشن نیست که مثلاً عمر که با یهود مدینه ارتباط داشته روی کتاب میشنا معلوم می‌شود ایشان تأمل داشته این سنن شفاهی است غیر از آنچه که در تورات آمده چون در تورات سفر لاویان است چه است؟ که احکام موسی در آن سفر اول پیدایش، بعد نمی‌دانم لاویان است چه است حالا اسمش تو ذهنم نیست که احکام دارد این سنن شفاهی حضرت موسی است، میشنا شش تا کتاب است من دارم خودم دارم به اصطلاح شش جلد است هر جلدش یک کتاب مثلاً یک کتابش اضرار است من اول خیال می‌کردم آن بحث لا ضرر است بعد دیات دیات را یک کتاب، کتاب اولش به اصطلاح یادم رفته کتاب ششمش طهاروت است طهاروت طهارت را یک کتاب قرارداد علی‌ای حال من یک مقداری از میشنا البته برای من خیلی روشن نبود چون با اصطلاحات یهود بعض جاهایش را چرا می‌فهمیدم نکات لطیفش را می‌فهمیدم دنبال این بودیم که تأثیر این کتاب بر دنیای اسلام این واضح نشد برای ما که تأثیر داشته باشد میشنا در دنیای اسلام تأثیر، آنچه که الآن از عمر نقل شده که بیایم تدوین سنن پیغمبر بکنیم که در حقیقت همین سنن شفاهی پیغمبر است، ایشان آمد گفت که میشنا کمیشن‌اء اهل الکتاب یا میشنا کمیشن‌ای اهل الکتاب سه جور این متن نقل شده دیدم بعضی از آقایون ما هم نوشتند که اصلاً نمی‌فهمیم عمر چه گفته؟ نه این هر سه به یک

معنی است یکی لفظ عبرش است میشنا یک تعریض است میسنا، یکی ترجمه‌اش است مثنات، مثنات کمثنات اهل کتاب هر سه لفظ درست است هم میشنا هم میسنا هم مثنات مثنی با ث سه نقط مثنات به اصطلاح، این هر سه لفظ درست آن وقت این نکته اساسی آیا به اصطلاح این منع عمر از تدوین سنن آیا واقعاً این بوده عوامل دیگر بوده آیا یهود مدینه خوشبین نبودند ظاهرش این است که یهود مدینه مثل بقیه یهود خوشبین اند اکثریت یهود به کتاب میشنا اعتقاد دارند، یعنی میشنا در میان یهود از صحیح بخاری در میان دنیای اسلام بیشتر جا دارد صحیح بخاری را خب خود سنی‌ها قبول ندارند مثلاً شیعه‌ها قبول ندارند نمی‌دانم اسماعیلی‌ها قبول ندارند زیدی‌ها قسمت‌شان و هلم جرأ اما میشنا این طور را نبوده میشنا را فقط نوشتند در میان یهود یک گروهی که شبیه معتزله دنیای اسلام است به نام قرائن، البته من تلفظ این را غالب‌شان قرائن قرائن‌ها اما من یک‌جای ضبط کلمه را دیدم با تخفیف است با تشدید نیست هنوز هم معنای کلمه دقیقاً برای من روشن نیست این فرقه‌ای از یهود اند که میشنا را قبول نداشتند، شبیه حسبنا کتاب الله به همان تورات فقط عمل می‌کردند حالا واقعاً عمر یک مشکلی با میشنا دارد،

س: این میشنا را می‌گفتند یعنی بعضی این جور گفتند که آن به اصطلاح محرف تورات بوده در بین خود یهودی‌ها
ج: نه خیر نه، سنن شفاهی است

س: تورات را اصیل می‌دانستند میشنا را می‌گفتند بعداً

ج: خب این شاید مثلاً قرائن‌ها، قرائن گفتند فرقه قرائن، یعنی به عبارت اخری و الا نوشتند سنن شفاهی این کتاب در سال دویست و، به نظرم ربی یوسیلیهان یا یوسیکاهان همچو اسمی اسمی دارد ربی یعنی عالم دینی بزرگ‌شان به قول ما آیت‌الله العظمی‌شان ایشان در سال دویست و هفده این کتاب را تکمیل کرد یعنی حدود چهار صد سال قبل از اسلام این کتاب، یعنی این کتاب بود دیگر دست یهود بود یک چیزی نبود که محل کلام باشد سال دویست و هفده این کتاب تکمیل شده این را نوشتند در خود کتاب حالا این مطلب که چرا عمر در مقابل تدوین سنت این راه گرفت هنوز برای خود من روشن نیست و چه نکته‌ای در میشنا پیش یهود اهل مدینه از یکی دو نفر هم که در یهودیت کار کردند سؤال کردم آنها هم توضیح واضحی ندادند

س: یعنی این که عرض کردم نمی‌شود چون معروف

ج: عرض کردم عده‌ای شان چرا قبول ندارند

س: که می‌گویند این محرف است و لذا عمر هم ترسید حالا به تعبیری که این میشنا در واقع این سنت ما هم باعث بشود که آن ج: کتاب الله را کنار، نه نه این که تحریف است این در مقابلی یعنی کتاب الله را یعنی باید سنن شفاهی را اضافه بر آن چه خدا گفته خب الآن اگر بخواهیم بگوییم همین صحیح بخاری شبیه میشناس است دیگر همین سنن پیغمبر است دیگر چه فرق می‌کند دقت کردید این که چرا عمر واقعاً روی میشنا چون اگر نمی‌گفت میشنا باز یک مطلبی بود این که چرا این مطلب ظاهرش این است که در همان زمان پیغمبر این فکر بوده یعنی نگویید که بعدها برایش این فکر پیدا شده که احتمال بسیار قوی دارد یکی از عواملی که در تدوین، یعنی ظاهرش این طور است نه یک احتمال قوی اصلاً تصریح دارد آخر عمر یک مجمع مشورتی داشت حدود سی نفر بودند پانزده تا از صحابه، یعنی پانزده تا از مهاجرین مثل امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و این‌ها، پانزده تا هم از انصار سعد ابن آن چیز، سعد ابن عباد که نه، آن یکی دیگر این‌های که بودند سعد ابن قیس است و عده‌ای از بزرگان انصار جزو این پانزده نفر اند که در حقیقت دارد که باز مدتی مشورت کرد آخر الامر تصمیم گرفت که سنن پیغمبر تدوین نشود و در منبر اعلام کرد که گفتند

برای تدوین سنن و لکنه میشنا کمیشن اهل کتاب هنوز هم برای من روشن نیست این در ذهنیت این شخص راجع به میشنا چه بوده؟ آیا واقعاً در مدینه یهودیانی بودند که به میشنا عقیده نداشتند همان فرقه قرائن مثلاً، که در مدینه بودند می گویم هنوز برای من روشن نیست این اصل این مطلب که این ها چه راهی را چون در خود قرآن راجع به این مطلب دارد در همین سوره بقره آیه صد و یک است فکر می کنم و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم و این حالت یهود است کتاب الله را پشت انداختند کتاب الله در این جا مراد تورات است یعنی این یهودی مدینه کتاب الله را کنار گذاشتند و اتباعوا این و اتباعوا صیغه ماضی است اتباعوا نخوانید و اتباعوا کتاب الله را رها، این آیه صد و دوی سوره بقره است و اتباعوا ما تتلوا الشیاطین، لیکن کتاب الله را قبول نکردند تورات مقابلش این ها را قبول کردند تلاوت ها و این اجی و مجی های که از شیاطین در زمان سلیمان و ماتتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان، یعنی این ها می گفتند که حضرت سلیمان که پادشاه یهود است با این تلاوتها و با این چیزهای که می خواندند این توانست این کار بزرگ را انجام بدهد تمام جن و انس و این ها همه در اختیار ایشان باشند و آن حالتی که هست، این و اتباعوا ما تتلوا الشیاطین یک، دو و ما انزل علی الملکین بابل، این جا ظاهرش این است که اگر خداوند متعال به آن ها اعتراضی دارد که اینها تورات را کنار زدند به جایش این دوتا را گذاشتند یکی تلاوات شیاطین و یکی هم آنچه که در ادعا کردند دوتا ملک در بابل نازل شدند و این کارها را سحر و جادو را یاد دادند و مسائل سحر، اما این که میشنا عمل کردند توش نداریم تو قرآن نداریم لا اقل این مطلب به نظر ما یکی از عواملی بود که در حدیث در دنیای اسلام متأسفانه تأثیر گذاشت هنوز هم نمی دانم آیا، آنچه که ما راجع به مجموعه زندگی عمر و سنن پیغمبر داریم یکش یعنی سه نکته را حس می کنیم که شاید تأثیر گذاشته، البته این بحث ها یک مقدارش کلامی است یک مقدارش هم شاید اصول فقه باشد لیکن من خیلی اشاره وار عرض می کنم، خودشان دارند اهل سنت که در مواردی از عمر سؤال می کردند بلد نبود حالا غیر از اینهای پیش امیرالمؤمنین به عنوان، حتی در کتاب الرساله شافعی دارد که یک نفر پیش عمر یک مسأله ای پرسید جوابی داد بعد یک عربی آن جا بود گفت من یک وقتی آمدم مدینه این مطلب را از پیغمبر پرسیدم این جور گفت، عمر گفت همانی که از پیغمبر نقل کردید به آن عمل کنید نه آنی که من گفتم، یعنی خیلی تعجب آور است شخصی دائماً با رسول الله باشد مطلب را نشنیده بوده، یک عرب بدوی که تصادفاً آمده بوده تو مدینه آن مطلب را شنیده و این کاملاً واضح که عدم اطلاع ایشان.

دو احتمال بسیار بسیار قوی این باشد که می خواسته بگوید آنچه که به عنوان سنن پیغمبر هست قبول داریم لیکن این ها نه به عنوان پیغمبری بلکه به عنوان مثلاً ولی امر مثلاً حاکم خلیفه هم من حق سنن دارم یعنی خودش را مثل رسول الله در فرض کنید مثلاً در آیه مبارکه ای هست که اسکنوه من حیث سکنتم، این راجع به طلاق به اصطلاح عدی است طلاق عادی طلاق رجعی، خب ایشان گفته در طلاق بائن هم همین طور است فرق نمی کند یعنی من یک توضیحی چند شب پیش عرض کردم یک حالتی بین مسلمان ها این شد که یک چیزی بین مسلمان ها به عنوان اصل است بعد بهش الحاق شده مثلاً رباء در قرآن بود بعد رسول الله رباء را قرار دادند برای ربای نقد آن ربای که در قرآن هست ربای فضل است یا نسیئه شما یک چیزی را بگیرید بعد از دو ماه زیادتیر بدهید اما این که الآن ده کیلو برنج را بفروشیم به پانزده کیلو برنج یکش برنج خوب است یکش برنج، این ربای نقد است این ربای نقدس است این را پیغمبر انجام دادند،

س: ربای معاملی

ج: که اصطلاحاً ربای معاملی می‌گویند ربای نقد می‌گویند و پیغمبر این را در خصوص مکیل و موزون قرار دادند در غیر مکیل و موزون مثلاً تا مدتی تخم مرغ این طور بود چون معدود بود تخم مرغ پانزده تا تخم مرغ داشت شانزده تا می‌گرفت هفده تا می‌گرفت تخم مرغ جزو معدودها بود جزو مکیل و موزون نبود علی‌ای حال این، ظاهرش این است که آن‌هم می‌خواست این احساس را بکند که من حق جعل دارم من هم حق جعل سنن دارم فرض کنید پیغمبر در آیه مبارکه آمد در باب خمس که فاعلموا انما غنمتم در باب غنائم که خمس هست بعد پیغمبر اکرم این خمس را در رکاز هم قرار دادند غیر از غنائم، قضی رسول الله فی الركاز بالخمس خیلی هم متون دارند متون مختلف و اسانید مختلف و مصادر مختلف که قال رسول الله فی الركاز الخمس، قضی رسول الله فی الركاز بالخمس الی آخره متون بسیار این قضی یعنی سنت پیغمبر یعنی آنی که فریضه بود خمس در غنائم بود پیغمبر آمدند گفتند رکاز هم حکم غنائم دارد آن‌هم توش خمس است آن وقت رکاز چون همین کلمه مرکز که ما به فاسی می‌گوییم

س:

۲۰: ۳۰

ج: نه ثابت پولی که ثابت بماند مالی که ثابت بماند تکان نخورد این را اصطلاحاً رکاز می‌گفتند فقط اختلافی که بود مثلاً اهل مدینه می‌گفت رکاز یعنی گنج مثلاً اهل کوفه می‌گفتند رکاز یعنی معدن، هردوش در روایات ما هم هردو قرار داده شده هم گنج هم معدن حالا این که من گفتم اهل کوفه و مدینه ممکن است بر عکس نقل کرده باشم اجمالاً بین مدینه و کوفه اختلاف بود که رکاز چه است یکی می‌گفت گنج است، یعنی مالی است که تکان نمی‌خورد یکی می‌گفت نه معدن است آن‌هم مالی است در دل زمین تکان نمی‌خورد خب این را سنّ رسول الله عمر آمد فرض کنیم تو مال التجاره هم قرار داد البته زکات قرار داد، دو و نیم در صد عمر آمد در تجارت خارجی هم قرار داد ده درصد، تجارت خارجی هم یعنی از جزیره العرب وارد عراق می‌شدند آن‌جا گمرک بود اصطلاح امروزی‌ها مرز بود و به اصطلاح قدیمی‌ها حبل بود یک طنابی را گذاشته بودند هر نفر می‌آمد جلو طناب نگهش می‌گذاشتند اموال چقدر است عشر را ازش می‌گرفتند ده درصد را از او می‌گرفتند این اصطلاحاً عشر در تجارت خارجی شد، یا از عراق به ایران می‌آمد یا از عراق می‌رفت به شمال عراق که اصطلاحاً در آن وقت جزیره می‌گفتند یا از شمال عراق می‌رفت به طرف شامات که شام می‌گفتند اگر منطقه به منطقه عوض می‌کرد این‌ها را عمر قرار داد، همان مالی مال التجاره احتمالاً اما مال عشر را نوشتند منسوب به عمر است یعنی عمر می‌خواست بگوید همچنانکه رسول الله حق داشت زکات را مثلاً خمس را قرار بدهد من هم باید این حق برای من محفوظ بود من هم چنین حقی را دارم و یکی، این دوتا صورت.

سومش این است که من گاه گاهی می‌توانم سنن پیغمبر را عوض کنم مثلی که متعتان کانت علی عهد رسول الله و انا احرمهما آنی که الآن ما در سیره این شخص می‌بینیم احتمالی که ما می‌دهیم که ایشان جلو تدوین سنن را گرفتند تا دستش باز باشد البته این احتمال است

۳۱: ۳۲

هم در تأیید احتمال اول که عدم آشنایی فکر می‌کرد اگر بناست سنن پیغمبر دقیقاً نوشته بشود باز باید به اهل بیت و امیرالمؤمنین مراجعه کرد این قصه را هم نمی‌خواست کم بیاورد که به امیرالمؤمنین مراجعه کند چون اگر بنا بوده که کسی سنن را کامل بلد باشد امیرالمؤمنین به عنوان وصی رسول الله ایشان بوده حالا به هر حال من این بحث را یک مقدارش کلامی است یک مقدارش

هم اصول فقه است نمی‌خواهم وارد بحث بشوم اما این قدر متیقن است که این شخص نظرش این بود که سنن مدون نشود حالا میشنا کمیشنا اهل الکتاب گفته یا این نکاتی که به ذهن ما آمده عمل خارجی‌اش و این مطلبی را که زیاد نقل شده که عمر منع از کتابت حدیث نه بحث از کتابت حدیث نیست ببینید چندتا مطلب است یکی تدوین سنن، کاری به حدیث ندارد مثلاً سنن وضوء مثلاً آیه مبارکه آمده فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم ندارد دست راست مقدم بر دست چپ این در حقیقت از چه راه بود؟ سنت پیغمبر بود این که از بالا باشد یا از پایین باشد سنت پیغمبر بود، این که اول دست راست باشد بعد دست چپ، این که مثلاً اول، این‌ها یا اول صورت باشد بعد دست‌ها باشد خب عده‌ای از اهل سنت می‌گفتند فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم فرق نمی‌کند اول دست را بشویید بعد صورت را بشویید، آنچه که مطرح شد در بین دنیای اسلام اولاً خود حقیقت سنت که آن سنت چه است؟ که آن خودش یک بحث سنگینی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد بشوم، آنچه که مطرح شد این بود که مثلاً نماز سنن دارد حج سنن دارد و عرض کنم وضوء سنن دارد روزه سنن دارد و این سنن را باید از رسول‌الله گرفت آن ظاهرش این است که این سنن را اگر بخواهیم از رسول‌الله بگیریم و مدون بکنیم مثل میشنای اهل کتاب می‌شود لیکن می‌گویم هنوز برای ما روشن نیست فرض کنیم اولاً این شریعت مقدسه به خاطر قرآن این طور نیست که حالا در تورات مثلاً محل کلام باشد تحریف شده یا نه؟ قرآن وضعش واضح است و راه‌های جلوگیری از انحراف را هم خود پیغمبر فرمودند تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی این دیگر جای بحثی ندارد حالا فرض کنیم میشنا بنویسند سنن شفاهی پیغمبر نوشته بشود لذا آن چه که به ذهن ما می‌آید آنی که عمر منع کرد منع تدوین سنت است نه منع تدوین حدیث چون حدیث اعم است حالا می‌خواهد در سنت باشد یا مثلاً پیغمبر آمد خانه فلانی احوالش را پرسید نهار خوردند این طوری احادیثی که موضوعات مختلف هست در باب اخلاقیات موضوعات در مثلاً قبر و قیامت و برزخ و این احادیث، مقاماتی که در قیامت هست، این احادیثی که بود اعم بود حدیث عنوان حدیث اعم بود از عنوان سنت نظر امیرالمؤمنین این بود که الآن ما صحابه هستیم بیاییم سنن پیغمبر را مدون بکنیم در روزه در نماز در حج، این سنن مدون بشود تا بعد بین مسلمان‌ها اختلاف نشود عرض کردیم این طور که نوشتند عمر حالا یک ماه کمتر بیشتر یک جایی شاید من دیدم یک ماه شاید هم در این قصه‌ای مال ارض عراق هم نوشتند یک ماه یک ماه مشورت کرد، مثلاً در ارض عراق عده‌ای مثل طلحه می‌گفتند که زمین عراق را بین نیروهای رزمنده تقسیم بکنیم مثل غنیمت، امیرالمؤمنین می‌فرمودند نه این را بگذاریم جزو زمین‌های درآمدزا یا اراضی خراجیه به اصطلاح عربی زمین‌های درآمدزا، دست افراد بدهیم کار بکنند درآمدش را بگیریم به همه مسلمان‌ها داده بشود یعنی در حقیقت آن نکته‌ای اصلی که منشأ شد بیت‌المال یک بیت‌المال سنگینی بشود همین اراضی خراجی بود که اموال خیلی فراوانی را نصیب این‌ها کرد، خیلی فراوان حالا نمی‌خواهم وارد این قسمت بشوم ببینید این جا هم نسبت داده شده که عمر این کار را کرد یعنی این را به جزو سنن عمر آوردند که عمر حکم کرد، که بعدها به این صورت آمد که در جنگ‌ها چیزهای که غیر منقول است این‌ها تقسیم نشود حالا یا زمین یا مطلقاً غیر منقول تقسیم نشود بین رزمنده‌ها منقول‌ها تقسیم بشود آن غیر منقول حالا می‌گویم راجع به بحث فقهی‌اش نمی‌خواهم آن اجمالی،

س: توی محلی یک روایت دارد که عمر انگار یک زمانی اقلاباً با این کتاب اصلاً آشنا نبوده

ج: با کتاب میشنا

س: بلی چون این جوری دارد که ان یهودیه جئت الی عمر ابن خطاب فقاتل ان فی حلیج، فزعمت الیهود انه لا حق لی فی میراثه فدعاهم عمر فقال لا تؤتون هذه حقها، فقالوا لا اجد لها حقاً فی کتابنا، فقال فی التورات قالوا بلی فی المیتنا، فی المثنایا ج: عرض کردم سه جور تلفظ شده میشنا، میسنا، مثنات هرسه هم درست است بعضی ها نوشتند اصلاً نمی فهمیم یعنی چه؟ این تلفظ صحیحش دقت کردید چون آن نکته اش این است که لفظ عبری را گفته میشنا عربی گفته میسنا ترجمه کرده مثنات پس هرسه درست است حالا نمی دانیم کدام یکی گفته اما هرسه درست است بلی،

س: قال و ما المیسنا قالوا کتاب کتبه اقوام علماء حکماء

۴۸: ۳۸

و قال اذهبوا فاتوها حقاً

ج: این فصیحوا حالا خب شد خواندی ایشان، من تو ذهنم رسیده بود که نکند عمر به کتاب میسنا چیز داشته حساسیت داشته، در جوری دیگر هم نقل کردند که ان اقواماً ترکوا کتاب الله و رفتند دنبال کتابهای غیر کتاب الله این ها کتاب حالا یا نکته اش این بوده مثل این جا که شما با عمل به میسنا تورات را کنار زدید در قرآن دارد با ترک تورات به طلسمات سلیمان و ملکین ببابل در قرآن این جور آمده این که می گوید فصیحوا معلوم می شود که، من البته این را احساس کرده بودم مثل حالا، تا حالا ندیده بودم این روایت را ندیده بودم این معلوم می شود که عمر نسبت به این کتاب حساسیت داشته حالا یا به خاطر همین که مثلاً این ها با عمل به میسنا مثلاً تورات را ول کردند در تورات در چنین چیزی، مثلاً نکته اش این باشد نکته دیگری باشد این حساسیت منشأ شد که ایشان دست از تدوین سنن بردارد.

بحث کتابت حدیث این هم مطرح شده احتمالاً عمر هم مطرح کرده باشد این احتمال، لیکن این ربطی به عمر ندارد این یک حدیثی است از ابوسعید خدری تو بخاری هم هست می خواهید بیاورید عن ابی سعید الخدری عن رسول الله قال من کتب عنی غیر القرآن شیئاً فلیمحوه اصلاً کسی که غیر از قرآن از من نوشته پاکش بکند این مؤید این است که حدیث است دیگر نه فقط سنت،

س: من کتب عنی غیر القرآن شیئاً و دارند باز وقتی که اولین کتابت رسمی که اهل سنت نقل می کنند این جناب مستطاب به اصطلاح مستطابش را هم چه عرض کنم عبدالله پسر عمر عاص معروف این می گوید من در به اصطلاح شروع کردم نوشتن به اصطلاح حالا تعبیرش را نمی دانم سنن است یا حدیث رسول الله و اولین نوشتارش خوبش این است که معین کرده در فتح مکه در ماه رمضان که فتح مکه شد نوشت پیغمبر وقتی که آن اسید ابن عتاب را والی مدینه قرار داد، والی مکه معذرت می خواهم والی مکه، قال لهم نهاه عن، چهارتا چیز را پیغمبر نهی کردند یکش این است که عن بیع و شرط یکش عن ربح مالم یضمن که این ها هم خودش چهارتا کلمه است توی متون ما هم آمده این اولین حدیث کتاب عبدالله ابن عمر عاص است و در آن وقت حدوداً ایشان پانزده ساله بوده ماه رمضان سال هشتم هجری ایشان شروع کرده به نوشتن، حالا اگر فرض کنیم تا وقت وفاتش در وقت رحلت رسول الله پیغمبر اکرم در سال یازدهم در سفر سال یازدهم، یعنی در حقیقت سال هشتم تا نهم تا دهم، این دو سال شد اما سه سال نرسید دو سال و پنج شش ماه ایشان نوشته و اسمش را هم نوشت الصحیفه الصادقه مال ایشان است، الآن هم چند جور من دید عرب ها این را، سنی ها تحقیق کردند چاپ کردند این صحیفه صادقه عرض کردیم توسط به اصطلاح پسر نوه

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۱

جلسه: ۸

.....
او به اصطلاح در مدینه منتشر شد این جزو اولین کتبی است که فرزندان، نوادگان صحابه چون انشاءالله این را یک بابی قرار می دهیم برایش اولین نوشتارهای که ما داریم نوشتارهای است که نوه های صحابه به جدشان نسبت دادند، یکش هم این است این عبدالله عمر ابن عبدالله، عمر ابن عمر عاص، معذرت می خواهم عمر ابن، نه عمر ابن به اصطلاح، عبدالله پسر عمر عاص سه تا عبدالله معروف دارند عبدالله پسر عمر عاص و عبدالله پسر عباس و عبدالله پسر عمر ابن سه نفر در عبادله، عبادله زیاد اند این سه نفر خیلی مشهور اند و این به اصطلاح عبدالله پسر عمر عاص این اصولاً تو همین فقه و اصول و حدیث و خیلی هم دارد اموال فراوان و سرمایه دار و توی همین طائف به اصطلاح باغستان های خیلی، تاکستان های بزرگ انگور داشته به اصطلاح نقل کردند علی ای حال ایشان این کتاب را نوشته آن وقت اولین باری که این کتاب پخش شد زمان امام صادق است تقریباً یا شاید هم امام باقر،

س: متن عبارت ابی سعید بخوانم

ج: بخوان،

س: در مسند احمد چهار بار این آمده از ابی سعید

ج: به نظرم تو بخاری هم دارد

س: مسلم دارد

ج: مسلم دارد،

س: بلی من تو ذهنم بود که الصحیحین احدهما دارد بلی

س: تو مسند دوتا متن است، چهارتا با روایت شده متنش با او متفاوت است، عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لاتخذوا عنی شیئاً سوی القرآن من کتب شیئاً سوی القرآن فلینفوا

ج: من کتب عنی یادم است تو ذهنم است

س: بعدش همین است، قال رسول الله

ج: می گویم من از بس رو متن فکر کردم سعی می کنم عین متن را حفظ بکنم من کتب عنی غیر القرآن چون بگو من کتب شیئاً غیره،

س: بعد این جوری است لا تکتبوا عنی شیئاً فمن کتب عنی شیئاً این جا سوی القرآن ندارد فلیحوا

ج: من این طور تو ذهنم است من کتب عنی شیئاً غیر القرآن فلیمحوا،

س: این متن سوم است لاتکتبوا عنی شیئاً الا القرآن فمن کتب عنی شیئاً غیر القرآن فلیحوا

ج: من همین را حفظ کردم پیدا شد هردو، من همیشه همین را حفظ کرده بودم به نظرم صحیح هم باشد ننوشته زیرش،

س: این چاپی که

ج: بلی به نظرم صحیح هم است یعنی حدیث صحیح

س: آن وقت تو مسلم ذیل دارد که آن ذیله مشکل سازش است قال صلی الله علیه و آله و سلم لاتکتبوا عنی و من کتب عنی غیر القرآن فلیمحوا و حدثوا عنی و لا حرج و من کذب علیّ

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۸

ج: فلیتبوأ معقده

س: قال فلان احصفه قال متعمداً قال فلیتبوأ معقده

ج: این کلمه متعمده بلی آقا

س:

۴۳: ۵۴

چه جور معنی می کنند یعنی فقط شفاهی باشد کتابت نشود

ج: حالا این عده ای فهمیدند این طور و لذا در همن عمر عاص هم دارد عبدالله عبدالله که عرض کردم کتابی که نوشت به اسم صحیفه صادقه حالا من دقیقاً وفات خود، چون عبدالله در جنگ صفین هم حاضر شد در جنگ صفین حاضر شد در لشکر معاویه با پدرش به اصطلاح عمر عاص آنجا حاضر شد لیکن کنار ایستاد با اسبش شمشیر هم نکشید گفتند آخر تو چرا تو جنگ آمدی؟ گفت که پدرم گفته بیاید و پیغمبر فرمود الزم اباک، اطلاق اصولی ها به قول ما، حالا لا طاعة لمخلوق فی معصیه خالق تو ذهنش نبود، پدرم گفت الزم اباک، پدرم گفت بیا تو جنگ آمدم، خب حالا چرا کنار ایستادی شمشیر، گفت من روی علی ابن ابی طالب شمشیر نمی کشم من توانم همچو کاری بکنم اما چون پدرم گفت می آیم اما در جنگ هم شرکت نمی کنم لذا یک گوشه ای ایستاده بد فقط نگاه می کرد به خاطر اطلاق کلام رسول الله علی ای حال تا صفین من زنده است، حالا تا بعد چند سال دیگر بعد زنده بوده الآن توی ذهنم دقیقاً عمر عبدالله پسر عمر عاص نیست،

س: توی روایت

۴۵: ۸

قبل از این توی مستدرک این روایت را که خواندیم آورده بعد می گوید که روایت اجازه کتابت حدیث را عبدالله نقل کرده

ج: عبدالله پسر عمر عاص

س: بلی تقدم، آنهم که منظورش این است قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قیدوا العلم قلت و ما تقييده قال کتابته،

ج: این را هم دارند باز از عبدالله این عبدالله مطلق شاید عبدالله ابن عباس هم شاید باشد

س: نه این عمر است

ج: عمر است چون دارد که عبدالله ابن عمر باز به رسول الله می گوید که قریش به من می گویند لاتکتب عن رسول الله

س: همین می خواستم حدیث را

ج: فانه بشر به اصطلاح حالت غضب و اینها دارد فقال رسول الله اکتب فوالذی نفسی بیده حالا امروز من درست کردم فوالذی

نفسی بیده لایخرج من ههنا و اشاره فمه الا الحق درست است من حالت غضب دارم ناراحتی دارم فلان لیکن لایخف والذی

نفسی بیده همین متن است تقریباً

س: آنجا این است اکتب کل شیء

۴۶: ۱۳

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أريد حفظه فنهتني قریش و قالوا تكتبوا كل شيء تسمع من رسول الله صلى الله عليه وآله و رسول الله صلى الله عليه وآله بشر يتكلم في الرضا و الغضب قال فامسك فذكرت ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فقال اكتب و الذي نفسى بيده ما خرج منه الا الحق و اشاره بيده الى فيه،

ج: منه من ههنا به ذهنم و اشار الى فيه اين البته ما خرج گفته به صيغه ماضى من تو ذهنم به صيغه مضارع بود لا يخرج من ههنا الا الحق و اشاره الى فيه على اى حال اين به اصطلاح اهل سنت هم بحث‌هاى مفصلى اين جا کردند بين حديث ابوسعيد خدرى شايد مثلاً عده‌اى شان هم نوشتند و شايد من الآن تو ذهنم نيست كه مثلاً از علمای شيعه يا در روايات شيعه راجع به اين حديث صحبتى شده باشد شايد اين معنای را كه عده‌اى از اهل سنت نوشتند اين معنى اقرب الى الحق باشد و خلاصه‌اش اين است كه وقتى شروع کردند قرآن را بنويسند بعضى‌هاشان يك چيز زيادى در قرآن مى گذاشتند شبه تفسير مانند شبه آن پيغمبر فرمود آن‌هاى كه زائد بر قرآن است محوش بكنيد آنچه كه قرآن است، معلوم شد

س: در كتابت قرآن غير قرآن را ننويسيد

ج: ها! مراد اين بوده الآن اين صنعای يمن كه هست كه يك كتابى است كه مصحف صنعاء آن نسخه‌اى كه مى‌گويند مال سال بيست است زمان عمر كتابت شده اين نسخه ادعاشان اين است من نگاه كردم چه؟ مثلاً ديدم نوشته فى هذه الحياه الدنيا رو كلمه هذه يك اشاره گذاشته در خود قرآن فى الحيات الدنياست من احتمال دادم اين از همان مصاحيف اوليه است يك زيادى به عنوان توضيح نوشته‌اند اين را هم من ديدم در همين مصحف بعد پيغمبر دستور داد اين‌ها را حذف بكنيد من كتب عني غير القرآن شيئاً يعنى آنچه كه به عنوان قرآن است آن را نگهداريد زوايدش را ولو بلى آقا اين

س: حاشيه قرآن

س: اين مسأله يك نقد ديگر هم دارد كه مى‌گويد كه عن عمر ابن شعيب عن الشعبي حدثه انه قال يا رسول الله

ج: شعيب مراد در اين جا نوه عبدالله عمر عاص است شعيب اين پدر عمر است اين عمر ابن شعيب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمر عاص است اسم دقيقش اين است، به اصطلاح عمر ابن اسمش هم

س: نوه نوه،

ج: نه پسر نوه، عمر پسر شعيب پسر محمد پسر اين عبدالله است نوه نوه خود عمر عاص اين به اسم جد اعلايش است، اين عمر ابن شعيب اين هم از آن نواصب است اين هم چيز عجيبى است اين خود اين از جد اعلايش هم آن ورتر يك قصه‌اى دارد كه وقتى عمر ابن عبدالعزيز با آن بازى با آن كارى كه انجام داد كه سبّ على ابن ابى طالب را برداريد اين بلند شد نوشتند كه قام اليه رجل اين است همين عمر است قال السنه السنه يا امير المؤمنين سنت اين است كه سب امير المؤمنين چرا مى‌خواهى سنت را بردارى آنى كه نوشته شده اين است عمر پسر شعيب پسر محمد پسر عبدالله پسر عمر عاص معروف دقت فرموديد اين به اصطلاح ديگر نصيبش فكر نمى‌كنم احتياج به بحث داشته باشد و اين كتاب جدش را جد پدرش را، آن وقت بعدها در اسانيد اهل سنت اين طور آمد عمر ابن شعيب عن ابيه عن جده، قال رسول الله اين دقت كنيد آن وقت لذا آمدند گفتند كه اين سند يك بحث مفصلى سنى‌ها روى اين سند دارند آخرش به اين نتيجه رسيدند كه عمر پسر شعيب از پدرش شعيب اين جا هم شعيب مى‌گويد ان الشعبي حدثني از پدرش شعيب شعيب از جدش عبدالله نقل مى‌كند نه از پدر خودش محمد عمر ابن شعيب عن ابيه يعنى شعيب عن

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۴

جلسه: ۸

جده ضمیر جده به ابیه بر می گرده علی خلاف القاعده نه به خود عمر ابن شعیب یعنی عمر از شعیب نقل می کند شعیب از جدش عبدالله عمر عاص و لذا می گوید قال رسول الله چون این عبدالله عمر عاص است دیگر قال رسول الله در میان اهل سنت این شده سند صحیفه صادقه، این اصلاً سند خودش بحث است عمر ابن شعیب و لذا بخاری دقت کنید از عمر ابن شعیب حدیث دارد چون مثل خودش است تقریباً از عمر ابن شعیب حدیث دارد لیکن از این حدیث ندارد عمر ابن شعیب عن ابیه عن جده ندارد اصلاً از صحیفه صادقه هیچی نقل نمی کند،

س: سرش چه است؟

ج: می گویند گفته به این که نفهمیدیم این صحیفه را به نحو سماع بوده یا به نحو وجاده گرفته اصل تحمل حدیثش روشن نیست، س: خودش این جا گفته،

ج: بلی بخوانید

س: حاکم می گوید فقط این توی متنش یک تفاوت معناداری چندبار دیگر آمده نقل کرده با الفاظ شبیه فقط این جا غضب و رضا را خودش پرسیده می گوید یا رسول الله اکتب ما اسمع منك، قال نعم، قلت عند الغضب و عند الرضا قال نعم، انه لا ینبغی لی ان اقول الا حقاً

س: این نقل که بود

ج: حاکم،

س: حاکم

س: آن وقت این که فلیعلم طالب

ج: طالب

۵۳: ۵۱

س: ان احداً لم یتکلم قط فی عمر ابن شعیب و انما تکلم مسلم فی سماع الشعیب

ج: بخاری هم همین طور،

س: من عبدالله ابن عمر فاذا بلی حالا ایشان این را توضیح که داده این جا هستیم

ج: چون اگر آن ظاهرش باشد آخر می گویند این محمد که جد این عمر است این عمر اخیر این جوان بوده مرده و شعیب جدش را که عبدالله پسر عمر عاص باشد درک نکرده لذا یک جا حدیث این طور است عمر ابن شعیب عن ابیه عن ابیه که محمد باشد عن جده گفته این یکی صحیح است این یکی، یک بحث های عرض کردم طولانی دارند که الآن من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم این اسمش کتاب صحیفه صادقه است و عرض کردیم کراراً مراراً مهم ترین نوشتاری که الآن اهل سنت از زمان پیغمبر دارند این است البته بخاری و مسلم نقل نکردند ابن حزم هم نقل نمی کند می گوید صحیفه السوء این صحیفه عبدالله ابن عمر صحیفه سوء است فقط آن اولش که وصیت یعنی دستوری است که پیغمبر به اسید ابن عطاء والی گفته این یکش صحیح است فقط همین یک تکه، که چهارتا دارد من جمله و عن بیع و شرط با این که بین ما هم بیع و شرط درست است و از عجایب امر این است که جمله از روایات این شخص الآن در روایات از امام صادق موجود است از همین صحیفه صادقه،

س:

۱۷: ۵۳

ج: بلی که حالا آن آقا قبول نداشتند صحیفه سوء و این اولی هم موجود است، لیکن ترتیبش و آن چون این‌ها را من دیگر در بحث‌های حدیثی مناسبت بیع و این‌ها مفصل متعرض شدیم نمی‌خواهیم دیگر وارد جزئیات بشویم،

س: البته عنوانش را هم این سنی‌ها چاپ کردند به همین عنوان

ج: بلی صحیفه صادق‌ه الصادقه نگاه بکنید من به آقای معراجی هم عرض کردم که اگر بشود برای ما گفت نمی‌دانم چاپ شده بعد نگاه کردم دیدم توی اصلاً دستگاه‌ها موجود است یعنی تو این، اصلاً موجود است و یکش اصلاً چندتا یعنی خیلی مفصل دیدم قشنگ استخراج آن وقت در مسند احمد هست الی ماشاءالله عمر ابن شعیب عن ابیه عن جده این صحیفه صادق‌ه است دیگر متنش روشن شد تو نسائی هست تو ترمزی هست، این‌ها قبول کردند اما بخاری و مسلم قبول نکرده و به اصطلاح ابن حزم در محلی قبول نکرده الا حدیث اولش را خود حاکم قبول کرده خود حاکم چون وقتی آن چهارتا را می‌آورد خود حاکم آورده و نهی عن ربح مالم یضمن یا بیع ربح مالم یضمن را اگر بیاورید عبارت را، بعد می‌گوید و هذا حدیث صحیح بالاجماع، من دیدم بعضی از آقایون ما اسم نمی‌خواهم ببرم نوشتند معلوم می‌شود که این حدیث بین اهل سنت بالاجماع صحیح است نه خیر نه، بالاجماعی که ایشان می‌گویند نه، خود بخاری نقل نکرده مسلم هم نقل نکرده چه اجماعی است این یک اصطلاح خود حاکم است که می‌خواهد بگوید این حدیثی است خیلی قوی است راست است زیاد از اهل سنت نقل کردند حتی ابن حزم که این صحیفه را قبول ندارد این یکی را قبول کرده این یک تکه را این چهارتا را قبول کرده دقت فرمودید،

س: چرا می‌گوید بالاجماع

ج: یعنی مشهور بین علماء تلقی معروف این است که این یک تکه را قبول کردند اما باز هم بخاری و مسلم هم آن یک تکه را هم نیاوردند،

س: بالاجماع نمی‌گوید، هذا حدیث علی شرط جملة من ائمة المسلمين

ج: پس من دیدم آن آقا نوشته بالاجماع من خیال می‌کردم بالاجماع،

س: این فرمایشات که راجع به

ج: این شرط جملة من ائمة المسلمين روشن شد، مثل فرض کنیم ترمزی مثل نسائی مثل خود احمد ابن حنبل حتی خود به اصطلاح محلی البته ایشان ناظر به محلی،

س: به نظر من صحیح است

ج: به نظر من صحیح است، و درست هم هست مطلبش اما نه این که یعنی فرض کنیم بخاری قبول نکرده، به اصطلاح مسلم هم قبول نکرده این‌ها پری شب یک شبی بود که عرض کردم یک عده از احادیث را ایشان صحیح می‌داند ولو در شیخین نیامده یا شیخین قبول نداشتند این راه حاکم این راهی است که ایشان رفته، و عرض کردیم این‌ها مشکل دارد مستدرک حساب نمی‌شود این‌ها که تو خودت قبول داری و آن‌ها قبول نکردند مستدرک صحیحین حساب نمی‌شود حالا به هر حال،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۸

س: چندتا عرض داشتیم عذر می‌خواهم یکی این که این فرمایشات‌تان در رد مطلب داشتید این‌ها را حاشیه بر آن بحث حجیت خبر فرمودید می‌خواهید بگویید که

ج: نه می‌خواهم بگویم این منشأ شد که سنن تدوین نشود بعد که به فکر تدوین سنن افتادند دیدند چاره‌ای نیست مشکل چه بود دیگر یک مقداری کم داشتند کم آوردند علت اختلاف حدیث متن حدیث فیما بعد همین جاست،

س: بلی همی جا سؤال داشتم که فرمودید توی مطالب عرض کنم که این بحث متن حدیث واقعش در بحث اهل سنت خیلی جدی‌تر می‌شود

ج: خیلی زیاد است

س: چون این‌ها

ج: نقل است

س: ممنوع بوده حالا شما می‌فرمایید

ج: نه ممنوع به این معنی

س: حدیث را این‌ها تقریباً مسلم می‌دانند

ج: نه بینید وقتی که یعنی بحث کتابت حدیث مال ابوسعید است احتمالاً احتمالاً عمر یک مدتی اول کار احتمالاً منع از تدوین سنن کرده بعد منعی از کتابت حدیث شاید هم به خاطر ابوسعید خدری،

س: حالا ایشان هم می‌گوید ابوبکر هم سوزاند بعد این که یک شب ماند هی فکر کرد فکر کرد آخرش

ج: حالا این به نظر من خیلی سند روشن ندارد

س: نباید حدیث را

ج: نه آن‌جا اشکال ابوبکر سر کتابت حدیث نیست می‌گوید چون من فکر کردم این احادیث را من شنیدیم

۱۶: ۵۷

قرائنی بوده شواهد بوده بعد من می‌آیند درست آن‌ها را نفهمند یک اشکال سر این بود اصلاً که خب مثل محقق قمی هم می‌گوید ظواهر کتاب برای کسی که مقصود به افهام نیست حجت نیست دیگر شبیه آن است این حرف ابوبکر چیزی تازه‌ای نیست ما هم داریم محقق قمی صاحب قوانین معتقد است که ظواهر کلام برای کسی که مقصود به افهام نیست حجت نیست چون شاید یک قرائنی شواهدی به اصطلاح نکاتی بین‌شان بوده برای ما مخفی باشد، آنی که از ابوبکر نقل شده این است و فکر می‌کنم من در سابق یک شبهه‌ای در ذهنم بود که این حدیث احراق خمس ماء حدیث مال ابوبکر سندش صحیح نباشد بعد دیدم به نظرم سندش معتبر است پیش‌شان احراق خمس ماء،

س:

۳: ۵۸

اهل سنت

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ - ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۸

ج: بلی می گویم اول تو ذهنم بود که خود من که این حدیث روشن نیست بعد نمی دانم چطور شد دیدم در یکی از این کتب نسبتاً مشهور آمده،

س: اهل سنت به راحتی هم ایراد بر خلفا نگرفتند ولی این جا دیدند دیگر اصلاً راه درمان ندارد در بحث منع از حدیث،

ج: بلی ببینید من عقیده ام این است که احتمالاً عمر سه نکته داشته یکی منع تدوین سنن بوده که این واضح است همان اشکال میشنا که توضیحاتش داده شد دو منع کتابت حدیث بوده که احتمالاً همان حدیث ابوسعید خدری را قبول نکرده حرف عبدالله عمر عاص را گفته نه این پیغمبر گفته لا تکتبوا عنی ننوسید.

بحث سومش هم اکتار از حدیث است این را هم دارد عمر این احتمالاً اواخر عمر است که زیاد حدیث نقل نکنید مخصوصاً گفته شده به ابوهریره که تو این همه حدیث ما با پیغمبر بودیم این ها را نشنیدم تو این همه از کجا نقل می کنی، که گفت تو توی بقیع مشغول تجارت بودی خرید و فروش بودی و الهاک به اصطلاح التصفیق به اصطلاح دست زدن وقتی بیع می کردند تصفیق نه یک عبارت دیگر

س: یعنی معامله این کنایه از معامله است،

س: کنزل العمال فعلاً تو کنزل العمال پیداش کردم،

ج: از کجا؟

س: الهاک التصفیق

ج: الهاک می دانم که نه، بلی آقا نه از کجا نقل می کند

س: مسند الصدیق قال الحافظ عمادالدین

ج: مسند الصدیق اگر باشد مراد احمد ابن حنبل است دیگر

س: می گوید قال الحافظ عمادالدین ابن کثیر فی مسأله ستین هکذا عبدالله نیشابوری

ج: نه آن چیز حاکم مسند صدیق مال چیز است ابن کثیر است نه مال حاکم نیشابوری جامع المسانید و السنن چاپ شده نمی دانم هجده جلد است چند، دارم من، این مال صاحب کتاب تاریخ البدایه نهاییه ای مال ابن کثیر ابن کثیر یک کتابی هم دارد جامع المسانید و السنن اگر گفته که حافظ ابن کثیر مرادش این کتاب است و این کتاب هم انصافاً

س: ذهبی تو تذکره الحفاظ آورده می گوید قد نقل الحاکم فقال حدثنی بکر ابن محمد الصیرفی بمرور حدثنی فلان فلان حدثنی قاسم ابن محمد ابن قاسم ابن محمد نوه ابوبکر است پسر محمد ابن ابی بکر

س: اسم ها را این نقل کرده دیگر اصلاً

ج: بلی

س: ناقلش همین است

ج: من هم به ذهنم بود که یک راهی پیدا کرد، اول تو ذهنم بود که خیلی خراب است یعنی

س: طبقات ابن سعد میسنا کمیسنا اهل کتاب فقط آن جاست همین آقای قاسم ابن محمد

ج: قاسم ابن محمد، قاسم ابن محمد حرف‌های عجیبی دارد همین که پدر زن امام باقر هم هست امام باقر دخترشان را گرفتند دیگر امام صادق هم نوه این می‌شوند به اصطلاح یعنی جد مادری امام صادق القاسم ابن محمد ابن ابی بکر آن وقت قاسم هم داماد عمویش است عبدالرحمن ابن ابی بکر یعنی این پسر محمد ابن ابی بکر است که در همین جریان عثمان و بعد هم به آن ترتیب به شهادت رسید و آن قاسم پسر ایشان جزو فقهای سبعة مدینه است اصلاً در خط سیاسی پدرش هم نیست جزو فقهای سبعة است خیلی هم معروف است فتاوایش را هم نقل می‌کنند قاسم ابن محمد را غرض من نظرم آمد بعدها که نگاه، چون من خیلی منصف هستم یعنی اگر بخواهیم چیزی نقل بکنیم باید با انصاف باشد تو ذهنم اول این بود که این حدیث خمس مائة را خیلی ضعیف باشد بعد به نظرم دیدم نه دارد سند دارد حالا شاید به آن ضعف نباشد حاکم چه می‌گوید بعدش، اگر حاکم باشد غالباً بعد یک تقییمی می‌کند

س: عرض کردم اصلاً کتاب مستدرک نیست یعنی من دارم از تذکره الحفاظ ذهبی می‌خوانم می‌گوید

۴۵: ۶۱

الحاکم کدام کتابش نمی‌دانم مستدرک ظاهراً

ج: شاید توی معرفه الحدیث است

س: من نگاه می‌کنم کتاب‌های دیگر را، حالا می‌گوید خلاصه این که قالت عایشه جمع ابی الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کانت خمس مائة حدیث و بات لیلته یتقلب کثیراً و قال فغمنی فقلت استقلب

۸: ۶۲

او للشیء ولدک فلما اصبح قال ای بنی هلمی

۱۵: ۶۲

التی عندک فجئته بها فدعی بنار حرقها فقلت لم احرقتها قال خشیت ان اموت و هی عندی فیکون فیها احادیث و عن رجل قد ائتمنته فغصبت فلم یکون کما حدثنی فاکفون قد نقلت ذک،

ج: یعنی مثلاً شواهدی و یک قرائنی بین من بوده و لیکن مراد جدی رسول الله این نبوده احتمال می‌دهم این طوری مثلاً پیغمبر به من یک چیزی فرمودند

س: فضائل امیرالمؤمنین بوده

ج: مثلاً فضائل یک چیزی،

س: جالب این فعل ابوبکر را نشان می‌دهد که پیامبر نهی نکرده بوده

ج: بلی نوشته بلی بلی واضح است نه آنکه واضح است علی ای حال یک چیز هم اکثار حدیث است البته این اکثار حدیث کار بدی نبود مثلاً ابوهیره را منع می‌کرد که چرا این قدر حتی در بعضی روایات دارد که با تازیانه می‌زدش که تو چرا این قدر حدیث نقل می‌کنی منع من اکثار الحدیث

س: ابن مسعود هم همین طوره ابن مسعود هم کتک خورد به خاطر همین

ج: که آقا؟

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه‌شنبه: ۲۰۲۲/۰۹/۰۶ – ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۹

جلسه: ۸

س: ابن مسعود حتی آن هم

ج: نه ابن مسعود احتمالاً جریان دیگری بود علی ای حال انصافاً فکر می‌کنم حدود موضوع روشن شد من معتقدم یکی از جهاتی که خیلی تأثیر گذاشت متأسفانه در دنیای اسلام این برخورد منفی عمر با تدوین سنن سول‌الله بود یعنی این‌که، چه آقا؟

س:

۴۱: ۶۳

ج: خیلی خوب و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

گفت قلم این‌جا رسید و سر بشکست

س: دلیل حاکم

ج: دلیل حاکم

س: این امشب دوربین مشکلی داشته تقصیر آقایون نیست، بلی به هر حال چشم،

س: نتوانستند به خاطر همین چیز از دست نرود دوربین فقط یک ساعت و بیست دقیقه جا داشته،

س: دوربین ولی این داشته

س: بلی بلی ضبط شده دوربین هم ضبط شده خواستیم چیزی از دست نرود

س: این صورت برایمان خیلی حیاتی است یکدفعه

س: نه صوت و تصویر هر دو ضبط شده دور هم کامل گرفته چون یک دقیقه بیشتر جا.